

سلسله جلسات

تصویرسازی از خدادهای صدر اسلام

با تکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

بهار ۱۴۰۳

- ۳.....سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم
- ۳.....حیات شریف امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام}، جلسه نهم، ۲۸ خرداد ۱۴۰۳
- ۳.....خلاصه مطالب جلسه گذشته
- ۶.....پس‌زمینه‌ای از فساد دوران جاهلیت، ماجرای مسافر بن ابی عمرو
- ۱۶.....مرثیه جناب ابوطالب^{علیه السلام} در فراق مسافر بن ابی عمرو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه نهم، ۲۸ خرداد ۱۴۰۳

خلاصه مطالب جلسه گذشته

دقیقه ۰ تا ۱۰

هفته گذشته با توجه به تعبیری که استاد دارند که هیچ حادثه و امری اتفاقی نیست و اینکه در این ایام تمرکز ما بر زندگی جناب حضرت عبدالله علیه السلام پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است به عنوان ذیحی که نماد حضرت اسماعیل علیه السلام در عصر خودشان بوده اند، این تقارن و مقارنت این ایام خیلی جالب و زیبا و معنادار است.

ما هفته گذشته قطعه شعری را از جناب ابوطالب علیه السلام خواندیم. امروز هم یک مختصری از جلسه هشتم را ذکر می کنیم. در جلسه قبل بیان شد که حضرت عبدالله علیه السلام از دنیا رفته بودند و حضرت ابوطالب علیه السلام در رثای برادر عزیز و محبوبشان مرثیه ای را گفتند. دو نکته مهم و دو نتیجه مهمی که از اشعار و تعابیر حضرت ابوطالب علیه السلام گرفتیم این بود که:

- مرگ جناب عبدالله علیه السلام با توجه به ماجرای که در مورد او و ذیح و بحث صد شتر و اتفاقاتی که افتاد و تبانی که همراه این مرگ شد خیلی تصادفی به نظر نمی رسد. البته ابوطالب علیه السلام در اشعار خود سعی کردند که ملاحظاتی داشته باشند و مرگ را مشکوک جلوه ندهند، بلکه رثا و فقدان او را پررنگ و بیشتر جلوه دهند چون جبهه دیگری وجود دارد، جبهه بت پرستی در این شبه جزیره و جهان آن روز که گاهی هم با اهل کتاب یکی و همراه می شدند. اما به هر حال سهم خود مشرکان را در این ماجرای مشکوک نباید نادیده گرفت. آنها احتمالاً جناب عبدالله علیه السلام را به شهادت رساندند و حکایت از بین بردن او برای آنها بسیار معنادار بوده است ما که قرآن را می خوانیم استاد تعبیر فرمودند که آنجا که نمی فهمیدیم چرا خداوند می گوید آنها می خواهند خدا را به عجز درآورند؟ حکایت از یک تقابل دو جبهه توحید و شرک داشته است و قصد جبهه شرک این است که خدا را عاجز کند و ماجرای عبدالله علیه السلام و مرگ مشکوک ایشان در این خصوص و در این فعالیت در این مورد تعبیر شود. این نتیجه بسیار مهمی بود که در جلسه قبل از آن گرفتیم.

- یک نتیجه پس زمینه ای جالب هم حاصل شد و آن صد شتر و داستانی که در کنار و حاشیه آن گفته شد. بحث جناب عبدالمطلب علیه السلام و چاهی که در طائف داشتند و اختلافی که پیش آمد و قربانی که کردند آنجا متوجه شدیم که ایاتی که بیان شده است، ماجرای صد شتر

صورت خاصی را داشته و این گونه نبوده است جناب عبدالمطلب علیه السلام گله‌ای از شتران داشته باشد و همه را خرج این پسر کند و به پای او بریزد و جان او را نجات دهد؛ نه، این طور نیست. اعتباری جناب عبدالمطلب علیه السلام داشته است که این اعتبار او باعث شده است که همه مکه در فدیة دادن جان عزیز عبدالله علیه السلام مشارکت و قربانی کنند. فکر کنید الان بگویند همه امت اسلامی برای فرزند فلان شخص قربانی کنند. این فرزند چقدر عزیز و عزیز برای خدا کرده باشد و برای امت که چنین اتفاقی بیفتد. یک چنین صورتی به وجود آمد و یک چنین تصویری از اشعار ابوطالب علیه السلام بیرون آمد و ساخته شد و شکل گرفت. ضمن اینکه اضافه شدن شتران تدریجی داشته و این حساسیت، اضطراب اینکه سرنوشت این بچه چطور خواهد شد به نهایت می‌رسانده و استغاثه را به انتهای خود نزدیک می‌کرده است.

پس دو نکته مهم یکی از پس‌زمینه و یکی هم از حدس مرگ و سوگواری جناب ابوطالب علیه السلام نتیجه فاخر و جالب بود که که از مباحث جلسه قبل به آن رسیدیم.

در ادامه بحث جلسه قبل و مرگ مشکوک عبدالله علیه السلام بنده عرض کردم اشعار دیگری وجود دارد حداقل دو یا سه مورد که پای مرگ‌های مشکوک را به میان می‌کشاند که از شخصی نام بردم به نام مسافر بن عمرو که از دوستان جناب حضرت ابوطالب علیه السلام بوده است و مرگ او مشکوک بوده است و ضمناً در ماجرای قسم و قسامه که در دادگاه رسم شد که نقش ابوطالب علیه السلام هم پررنگ است و بحث قسم را پیش کشیدند، آنجا هم پای یک ماجرای قتل در میان بوده است. امروز اگر استاد و دوستان رخصت بدهند من این دو قطعه تاریخی و آن اشعاری که در ذیل آن وجود دارد را راجع به آن صحبت می‌کنم و از فرمایشات استاد بهره می‌بریم.

دقیقه ۱۰ تا ۲۰

یکی از بحث‌های خیلی مهم که جا دارد روی آن باز تمرکز کرد بحث ارتحال حضرت عبدالله علیه السلام است و به نظرم جای برنامه‌ریزی دارد. اما طبق صحبتی که جلسه قبل داشتیم و گفتیم و در تاریخ خیلی نمی‌توانیم روی نقل‌ها پافشاری کنیم. می‌توانیم روی محکمت تاریخ سرمایه‌گذاری کنیم و روی محکمت تحلیل کنیم. محکمت تاریخ خبر از نکات مهمی دارد:

۱. نکته اول، یک تعداد شتری برای عبدالله علیه السلام قربانی شده و ظاهراً این قربانی صورت گرفته است. این طور نبوده است که خیرش بوده باشد. بلکه در بیرون هم این صد شتر قربانی شده است.

۲. نکته دوم، ایشان یعنی عبدالله علیه السلام در جوانی از دنیا رفتند. تقریباً شکی در آن نیست نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور قطع و اجماع یتیم به دنیا آمدند و یتیم بودنشان قطعی است، ولی حالا کی پدرشان را از دست دادند معلوم نیست.

۳. نکته سوم، حضرت ابوطالب علیه السلام جای خالی عبدالله علیه السلام را به طور قطع پر کرده است و معلوم می‌شود بین عبدالله علیه السلام و ابوطالب علیه السلام ارتباط خیلی وسیعی بوده است، این قدر که جایگزین پدر ایشان شده است.

۴. نکته چهارم و پنجم امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ شدند. یک جریانی واحدی برای این دو رفته است که این جریان خیلی شبیه جریانی است که برای پدرهای این دو بزرگوار با توجه به شعری که گفته شده است اتفاق افتاده است. یعنی آن حالت خیلی خاص که بین پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، بین عبدالله علیه السلام و ابوطالب علیه السلام هم وجود داشته است.

این نکات به ما یک تحلیل جامعی دهد که اگر ما صحبت را به صورت کلامی در نظر داشته باشیم و کاری به دشمنان داخلی مثل یهود و قریش نداشته باشیم، مطمئناً ابلیس و جنودش دشمنی داشتند که قصدشان این بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایشان را به عرصه وجود نگذارند همه این حربها و نکات مربوط به این است.

پس از مجموعه اینها مشخص می شود که یکی از طرحهای واضح ابلیس و کارهایی که می خواست بکند این بوده است که با حذف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم حکومت خودش را بقا بدهد. ولی در لحظات آخر به دلایل مختلف شکست می خورد و کار از کار می گذرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا می آید. این نشان می دهد که از همان ابتدای تولد حضرت عبدالله علیه السلام و از همان موقعی که حضرت اسماعیل علیه السلام جان سالم برد، ابلیس یکی پس از دیگری همه آن کسانی را که احساس می کرد نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنها هست، خصومت کامل با آنها داشته است و سعی کرده است که زنجیره آنها از دنیا قطع بشود و نشان می دهد که فعل خدا جاری است و انجام می شود و آنجا که خدا در قرآن می فرماید: **يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ**، بخشی از آن ناظر بر اتفاقات همین جریان است، یعنی پیامبری که پیامبر خاتم است و ابلیس تمایلی ندارد که این پیامبر خاتم پایش را به عرصه وجود بگذارد، **يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ**، خداوند او را به همه تدابیری که ممکن است بر علیه موجودیت او بشود، او را به عرصه دنیا دعوت می کند و هدایت او را جاری می کند. به نظر من توجه به این جریان و این پنج نکته به علاوه ای این نکته که پشت این جریان ابلیس است و شما دشمن را فقط یهود و قریش نبینید، دشمن را یک مقداری فراتر از این جریانات ببینید. یعنی یک جریان مدیریت شده ای علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اجدادشان در حال وقوع است و حتی ممکن است نقشه آن قدر دقیق باشد که بتواند ایشان را یتیم بکند، ولی تصور کنید یک ماه پس و پیش این حربه اگر انجام می شد، چه بسا آن اتفاق نامیمونی که ابلیس در نظرش بود اتفاق می افتاد و این نشان می دهد که همان طور که تأخیر برای کارهای خیر مانع رسیدن به یک سری فیوضات است این تأخیر در کارهای شر هم به همین نسبت وجود دارد. یعنی همان طور که با یک تأخیری که در شیطان برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق می افتد و مرگ عبدالله علیه السلام یک سال یا یک ماه دیرتر صورت بگیرد و این منجر می شود که پیامبری به دنیا بیاید یا اینکه تأخیر در کار خیری باعث بشود که انسان صالحی روی زمین نیاید و این از آن مواردی است که ما باید از این جریاناتی که در عالم به وجود آمده است درس بگیریم و ببینیم که این دنیا محل کارزار جدی و واقعی است؛ نه تصنعی. یعنی واقعاً ممکن بود که ابلیس سر موقع کار خود را درست انجام می داد و عبدالله علیه السلام دیگر نبود و اینکه یک مرتبه به ذهن کسی می زند که قربانی را به شتر تبدیل کند، اینکه به ذهن کسی می رسد که عبدالله علیه السلام را در یک فضای امنی قرار بدهد که یک مقدار دیرتر رحلت صورت بگیرد

اینها همه جزء مواردی است که می‌شود این اتفاقات را در دنیا رقم زد و ما می‌توانیم این کارها را انجام بدهیم و کار شر و کار خیر آن هم می‌شود و هر دوی اینها جزء سنت‌های الهی است.

دقیقه ۲۰ تا ۳۰

در حقیقت باید بگوییم که تأخیر در آنچه که باید تأخیر بیفتد هم تأخیر در آنچه که نباید بیفتد، این‌گونه فرمودید؟ یعنی تأخیر دو کار کرد دارد؟ بله، همان‌طور که در کار خیر تأخیر ممکن است شرور مختلفی داشته باشد، تأخیر در شر هم ممکن است خیرهای مختلفی داشته باشد. بله، این خیلی مهم است. من این متن را در راستای این قسمت انتخاب کردم که مثلاً محتمل باشد این دسیسه ابلیس اسباب متنوعی پیدا کند. در آن جامعه اسباب مختلف داشته است. یکی مثلاً ممکن بود آن راهب‌ها یعنی آن کاهن‌های جامعه باشند که می‌توانستند برای یک قتل یا عدم قتل عزمی را جزم بکنند و خیلی خطرناک می‌توانستند عمل کنند. یکی دیگر آن خود دشمنی نظام شرک به عنوان ابزار و پیاده نظام این ابلیس یا سواره نظام آن است، این وسط بوده است. یکی هم ممکن است اهل کتاب و غیر آن باشد. به هر حال ابلیس هم ابزارهایی را با اراده یک سری انسان‌ها داشته است. این تعبیر درست است؟

بله، من اصلاً این بحث را مطرح کردم که شما فکر کنید یک مدیریت بالادستی هست که این مدیریت بالادست بین قریش و یهود به صورت ناخواسته الفت ایجاد می‌کند و نقشه‌هایی را که در یک عالم غیبی که بر علیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا ساختار اسلام است طراحی و نظام می‌دهد. بعضی‌ها ممکن است به این ایراد بگیرند، ولی طبق آموزه‌های قرآن باید بدانیم که دشمنی با انسان، از ابلیس شروع می‌شود و ابلیس به عنوان عامل وحدت بخش بین دشمنان بشریت بوده است. یعنی الان ممکن است بلوک شرق و غرب در عالم یک سری کارهایی انجام بدهند، خیلی هم با هم توافق و تفاهمی نداشته باشند. این تفاهم به واسطه آن نقشه کلانی که شیطان به اینها وحی می‌کند ریخته می‌شود. این را باید در نظر گرفت. ان‌شاءالله همه ما و همه مردم جهان را از اینکه در معرض وحی ابلیس باشیم در امان بدارد و به نقشه‌های شومی که ابلیس دارد غلبه بدارد.

پس زمینه‌ای از فساد دوران جاهلیت، ماجرای مسافر بن ابی عمرو

اینجا دو حکایت هست. یک حکایت مستقیماً به ماجرای حضرت عبدالله علیه‌السلام ارتباط پیدا نمی‌کند، ولی در شناخت پس زمینه و این ایادی ابلیس کمک‌های جالبی می‌کند که چگونه کار می‌کردند و چگونه فعال می‌شدند و چقدر برای آنها به قتل رساندن راحت بوده است. اینجا یک قطعه شعر در مورد یک آدمی از دوستان جناب ابوطالب علیه‌السلام است که خیلی متأثر شعری را برای ایشان گفتند و خیلی جالب و رمز آلود است. تعبیری که به کار رفته است، این آدم چه کسی بوده است؟ این آدم شخصی است به نام مسافر بن ابی عمرو. قصه‌هایی اطراف آن وجود دارد که من کمی تردید دارم و نظر استاد را می‌پرسم. مثلاً چون این مسافر بن ابی عمرو عاشق هند مادر معاویه و همسر ابوسفیان، البته قبل از ازدواج او بوده است. او هم یک مردی بوده است که عاشق هند است و این‌گونه می‌شود که به هر تقدیر به او نمی‌دهند و او در غربت از دنیا می‌رود. ولی این وسط یک

اتفاق می‌افتد. حرف‌هایی هم زده‌اند. این بخشی از حرف‌هایی که زده‌اند ممکن است به این فرد نجسبند و بعداً به آن داستان‌های عربی که به اقتضای خود شخصیت هند و به اقتضای خود جامعه آن روز بوده است، می‌گویند که

عامة الناس على أن معاوية منه

عامه مردم معتقد هستند که اصلاً معاویه بچه او است.

لأنه كان أشد الناس حبا لهند

به خاطر اینکه خیلی عاشق هند بوده است.

فلما حملت هند بمعاوية

وقتی هند به معاویه حامله شد و می‌خواست معاویه را به دنیا بیاورد،

خاف مسافر أن يظهر أنه منه

از اینکه معلوم بشود بچه از او هست ترسید،

فهرب إلى ملك الحيرة

و به دوستش که پادشاه حیره بود پناه برد.

سمت عراق و اینها آمد.

و هو هند بن عمرو

شخصی که پادشاه آنجا بوده است اسم او هم هند بوده است. هند از آن کلمه‌هایی است که هم در مورد زن و هم در مورد مرد به کار رفته است.

ثم إن أبا سفیان قدم الحيرة

ابوسفیان به حیره آمد

فلقيه مسافر

مسافر را دید.

و هو مريض من عشقه لهند

ایشان از عشق به هند مریض شده بود.

وقد سقى بطنه

ظاهراً شکمش آب آورده بود حالا در اصطلاح قدیم به چه می‌گفتند. شاید مشکل کبدی پیدا کرد.

فسأله عن أهل مكة فأخبره.

ابوسفیان به دیدن او آمده بود و او از مکه می پرسد و او هم می گوید که مکه چه خبر است.

وقیل:

و گفته شده است که

إنَّ أبا سفيان تزوج هندا بعد انفصال مسافر عن مكة

او هم می گوید که ابوسفیان بعد از اینکه مسافر از مکه رفته بود با هند ازدواج کرد.

فقال له أبوسفیان:

ابوسفیان آنجا در آن معرکه به مسافر می گوید

إني تزوجت هندا بعدك،

من بعد از اینکه تو رفتی با هند ازدواج کردم

فازداد مرضه،

همین خبر باعث شد که مرضی او شدت بگیرد.

و جعل يدوب، فوصف له الكي، فأحضروا له المكاوي والحجّام،

و شروع کرد به آب شدن، کار به جراحی و داغ و حجامت و اینها کشید و طبائی که در آن روز بودند

يكويه إذ حبق الحجّام،

دیگر عاجز شدند، درمانده شدند در اینکه با او چه کار کنند

فقال مسافر: «قد يحبق العير و المكاوة في النار»

مسافر گفت: شتر گیر افتاده است و آهن در آتش است. یک ضرب المثل است. یعنی دیگر چاره ای نیست.

فسارت

از دنیا رفت.

مثلا، ثم مات مسافر من عشقه لهند.

بعد مسافر از عشق به هند از دنیا رفت.

این ماجرا را در مورد هند گفتند و من به بخشی از آن مظنون هستم که جور دربیاید. ولی می‌خواهم یک ذره فرضیه سازی کنم. استاد راجع به محکومات ابتدای جلسه گفتند. وسط این ظنیا یک ذره شاید با این محکم جور در بیاید. بالاخره با این محکومات که شیطان دارد جور در می‌آید. این ماجرا یک مقدار متفاوت است.

اولاً: بخش اول آن که معاویه از مسافر باشد با این حرف جور در نیاید.

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

دلیل من هم این است که این مرد کسی بوده است که آن قدر این شخص و شخصیت او برای ابوطالب علیه السلام اهمیت داشت، آن قدر دوست داشتنی بود که درباره او شعری بگوید. این نمی‌تواند آن قدر هرزه باشد، چنین آدمی که دوست ابوطالب علیه السلام است. آن هم در این حد که آن قدر جانگداز برای او شعر می‌گوید. شاید یک بخشی از این داستان حداقل مخدوش است. ولی یک قسمتی از این داستان که به هر حال ممکن است هند را دوست داشته است و بعد آنجا رفته است بعد هم ابوسفیان آمده است، این به نظر می‌رسد که به خصوص باز برمی‌گردم به شعر ابوطالب علیه السلام اینکه به نظرم از تعابیر شعر ابوطالب علیه السلام برمی‌آید که آن قدر این مرگ اهمیت داشته و مظلومانه و مشکوک از آن طرف ظالمانه بوده است که جناب ابوطالب علیه السلام حق طلب و حق خواه بخواد شعری بگوید آن هم با این آب و تاب در مورد مسافران ابی عمرو ابن امیه بن عبدالشمس، خودش هم جزء طایفه ابوسفیان هم حساب می‌شده است. ولی به هر حال این دو نکته ابتدای امر به نظرم می‌رسد. خوب است توفقی داشته باشیم و نظر استاد را تا اینجا کار ببریم. بعد برویم و شعر را بخوانیم.

به طور کلی ما در روایات داریم آل ابوسفیان به واسطه حضور معاویه و یزید لعن می‌شوند. در روایات ما تقریباً قطعی است که معاویه فرزند ابوسفیان است و تقریباً به نظرم یک اجماعی در روایت‌های شیعه وجود دارد. به ویژه مثلاً دعاهایی که وجود دارد. پس بنابراین فرض از همین جا به آن خدشه وارد می‌شود.

اولاً ممکن است اینها یک رابطه خانوادگی داشته باشند و در ثانی فکر کنید یک کسی در خانواده‌ای غیر از آن خانواده می‌شود. یک نور توحیدی در قلب او جاری می‌شود. او مطرود در بین آن خانواده است. اینکه او را بخواهند طرد کنند، چه طور می‌شود او را طرد کرد؟ اتفاقاً این خاندان ابوسفیان خیلی خاندان منزهی نبودند که مثلاً نسبت به این جور مسائل خیلی هم ابایی داشته باشند. یعنی خودشان هرزه بودند و در خودشان این چیزها حل شده بوده است، طبق نقل‌هایی که وجود دارد. یعنی اینها جزء لابلای‌های قریش به حساب می‌آیند. نه جزء کسانی که مقید به آداب هستند و مسائل خانوادگی برای آنها مهم است. پس بنابراین معلوم می‌شود یکی از اعتراض‌هایی که مسافر داشته است روی همین پاکی و طهارت او بوده است. یعنی با اینها نسبت به این موضوع زاویه داشته است و اینها از این جهت هم ناراحت بودند که یک نفر آدم پاک در این خانواده احتمالاً پیدا شده است و آبروی اینها را دارد می‌برد. **إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ** این طوری هستند، یک کسی که ادعای طهارت دارد. بنابراین از همان محلی که

قوت داشته است بر علیه این فرد قاعدتاً باید ترور شخصیت بکنند. قاعدتاً این طوری است. وقتی یک نفر به طهارت در ملکوت شهره است شیطان در عالم دنیا برای اینکه حال او و همه را بگیرد او را در این موضوع برچسب می چسباند.

او را لکه دار می کند.

لذا شَم معمولی من این است که او نه تنها از هند خوشش نمی آمده است بلکه خیلی هم بدش می آمده است. از اینها نفرتی داشته است. اما هند یک خصوصیتی داشته است، به نظرم می رسد او خیلی زیبا روی بوده است. چنین وصله‌ای می چسبیده است که اگر می خواستند بگویند که کسی عاشق او شده است. یکی خصوصیت ظاهری او بوده است و یکی هم فریایی که داشته است. هند مصداق دنیا است. در روایات هند مصداق دنیا است. یعنی زیبارویی که لب چشمه می برد. یک چنین حالتی داشته است. اصلاً خودش یک چنین وضعی بوده است. اینکه ابوسفیان توانسته است او را مهار کند این نشان می دهد که برای خودش یک معاویه‌ای بوده است. البته او پدر معاویه است، ولی او خیلی حيله گرتتر بوده است و توانسته است هند را مهار کند.

پس با خیال راحت سراغ مسافر برویم ببینیم که ...

من اینجا یک کار دیگر هم می توانم بکنم. می توانم قبل از اینکه شعر مسافر را بخوانم یک قدری هم بیشتر این پس زمینه هند و اینها را بگویم.

بله بفرماید.

از یک چیزی که در تاریخ گفتند، ما توانستیم به ماجرا مشکوک بشویم، ولی شما بخش افتاده آن را وصل کردید.

اجازه بدهید از هند بگویم. این در راستای این فرمایشات شما و یک مقدار این بخش را بسط بدهیم، البته آنجاهایی که بشود.

اینکه می خونم از تذکره الخواص است از کتب اهل السنه هم هست. می گوید که:

ذکر حشام ابن محمد کلبی، ایضا فی کتاب مثالب

ما یک سری کتاب داریم در این زمان که کلاً غیب و انگ و اینها را ثبت کرده است. یکی همین مثالب است. مثالب یعنی چیزهای بدی که پشت سر کسی گفتند و برعکس مدح است.

و کانت هند من المغیلمات و کانت تمیل إلى السودان من الرجال

یعنی آدم هرزه‌ای بوده است و به مردان سیاه پوست تعلق خاطر هم داشته است.

فکانت إذا ولدت ولدا أسود قتلته

اگر از این مسیر فرزندی هم به دست می آورد که سیاه بود، فرزند خود را می کشت.

قال ابن الکلبی: وجرى بين يزيد بن معاوية وبين إسحاق بن طابۀ بين يدي معاوية وهو خليفة

یک ماجرای بین یزید بن معاویه و اسحاق ابن طابه ابن عبید اتفاق می افتد و شاید هم اسحاق ابن طلحه ابن عبیدالله که اگر این باشد قصه آن یک مقدار فرق می کند. ولی به هر حال بین یزید و اسحاق ابن طابه ابن عبید در زمانی که معاویه به تخت نشسته بود یک بگومگویی رخ داد. فکر کنید یک آدمی در قصر معاویه آمده است و یزید دارد او را مسخره می کند.

فقال یزید لاسحاق: إن خیرا لک أن یدخل بنو حرب کلهم الجنة. أشار یزید إلی أن أم إسحاق کانت تتهم بیعض بنی حرب،

یزید به اسحاق گفت که ای اسحاق تو خیلی برای بنو حرب خیر داری. بنو حرب طایفه خودشان هستند. می گوید تو همه آنها را به بهشت می بری. منظور او این بوده است که مادر تو چون متهم بوده است، چون فامیل هستی اگر تو بهشت بری همه اینها را هم بهشت می بری. یعنی با یک چنین تعبیری به مادر او ناسزا گفت.

فقال له إسحاق

اسحاق در جوابش گفت:

إن خیرا لک أن یدخل بنو العباس کلهم الجنة.

تو که اگر بهشت بروی که کل بنو عباس را بهشت می بری. عباس اینجا چه کسی هست؟ عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم. یعنی ما یک صحبتی داشتیم راجع به فرزندان البته اینجا ممکن است مبرا از این ماجرا باشند به همین دلایل که استاد مسافر را مبرا کردند. اینجا هم همین طور است.

فلم ینفهم یزید قوله وفهم معاویة،

یزید نفهمید او چه گفت، ولی معاویه منظور او را فهمید.

فلما قام إسحاق

وقتی اسحاق رفت.

قال معاویة لیزید: کیف تشاتم الرجال قبل أن تعلم ما یقال فیک؟

تو به چه حقی وقتی راجع به کسی نمی دانی شروع می کنی به شتمات کردن او که بعد یک چیزی در مورد تو بگوید.

قال: قصدت شین إسحاق.

من خواستم اسحاق را تحقیرش کنم.

قال: و هو کذلک أیضا

معاویه گفت: یزید، او با تو این کار را کرد.

قال: وكيف؟

گفت: چطور؟

قال: أما علمت أن بعض قريش في الجاهلية يزعمون أني للعباس. فسقط في يدي يزيد.

در جاهلیت من متهم بودم که چه بسا فرزند عباس باشم. البته در این مورد گفتند که سه نفر را در مورد معاویه متهم کردند. یکی همین عباس هست. یکی همین مسافر را گفته بودند و یک شخص دیگری را. تا مثلاً چهار نفر را هم گفته بودند.

وقال الشعبي: وقد أشار رسول الله صلى الله عليه وآله إلى هند يوم فتح مكة بشئ من هذا

روز فتح مکه هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک اشاره ای به این ماجرا کردند.

فإنها لما جاءت تباعه

هند وقتی برای بیعت کردن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد بعد از اینکه فتح مکه اتفاق افتاده بود و اینها احساس خطر کردند و آمدند و بیعت کنند.

وكان قد أهدر دمها

این در حالی بود که هند کسی بود که خورش هدر بود، ولی به هرحال خودش را جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند

فقالت: علي ما أبايعك؟

به رسول الله گفت من بر چه با تو بیعت کنم؟

فقالت: علي أن لا تزني.

بر این بیعت کن که زنا نکنی.

فقالت: وهل تزني الحرّة؟

مگر زن آزاد هم زنا می کند؟ یک چنین حرفی.

فعرّفها رسول الله صلى الله عليه وآله

حضرت فهمیدند که از این جمله ای که گفته است او هند است.

فنظر إلى عمر

و نگاه کردند به عمر.

فتبسم!

^۱ از کتاب حیا معاویه بن ابی سفیان، نویسنده: العلامة الأمینی، جلد ۱، صفحه ۳۳ و تذکرة الخواص من الأمة بذكر خصائص الأئمة نویسنده: سبط ابن الجوزی، جلد ۲، صفحه ۳۴

اینجا معلوم نیست عمر خندید یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خندید.

قُلْتُ وَقَدْ رُبِّيَ أَنْ هِنْدٌ خَلَّافٌ هَذَا

درباره اش چیز دیگری هم گفته اند.

وَذَكَرَ صَاحِبُ الْعِقْدِ أَنَّ هِنْدَ بِنْتَ عُتْبَةَ كَانَتْ تَحْتَ فَاكَّةَ بْنِ مُغْيِرَةَ مَخْدُومِي

. ماجراهای بسیاری درباره هند هست. اولاً هند در اصل زن فاکّه بن مغیره مخدومی بوده است.

وَكَانَتْ لَهُ بَيْتٌ لَصِيَّافَهُ

فاکّه بن مغیره یک خانه ای یا اتاقی برای مهمانان داشت.

يَخْشَى هُمْ نَاسٍ فِيهِمْ مِنْ غَيْرِ اِذْنِ

مردم می توانستند بدون اینکه اجازه بگیرند، وارد اینجا شوند؛ اجازه لازم نداشت.

وَقَالَ فِيهِ يَوْمَ مَعَ هِنْدِ

او روزی با هند بود.

ثُمَّ خَرَجَ وَتَرَكَهَا فِيهِ نَائِمَةً

اینجا نکته دارد. پس زمینه را نشان می دهد. آن حيله ای که استاد گفتند. این هم فرد زرنگی بوده است. متوجه ماجرا می شوید که شیاطین به جان هم

افتاده اند، چه شکلی می شود. اینها با هم در اتاق بودند. در حالی که هند خواب بود، فاکّه از اتاق می رود.

فَجَاءَ بَعْضَ الْأَصْيَافِ عَلَى عَادَتِهِ

یکی از مهمانان بر همان عادتی که همیشه بدون اجازه وارد می شدند، داخل اتاق آمد.

فَوَجَدَهَا نَائِمَةً؛ فَوَلَّأَ خَارِجًا

دید که خانمی در اینجا خوابیده است و بیرون رفت.

وَسَتَّقِبَهُ الْفَاكَةُ

فاکّه آمد و وارد ماجرا شد.

فَدَخَلَ عَلَى هِنْدٍ فَتَنَّبَهَا

داخل اتاق آمد و هند را بیدار کرد.

وَقَالَ مَنْ هَذَا الَّذِي كَانَ عِنْدَكَ

این کسی که پیش تو بود و از اتاق بیرون رفت، چه کسی بود؟

وَقَالَتْ وَاللَّهِ مَا زِلْتُ نَائِمًا مُنْذُ خَرَجْتَ

من از وقتی که تو رفتی، خواب بودم. بیدار نشدم.

وَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا دَخَلَ سِوَاكَ

و کسی را جز تو که داخل این اتاق بودی، ندیدم.

فَقَالَ لَهَا الْحَقِّي يَا هَلِكِ

پاشو خانه پدرت برو. یعنی در حد طلاق بیرونش کرد.

وَخَاذَ النَّاسِ فِي أَمْرِهَا

بین مردم پیچید و این موضوع بر سر زبانها افتاد.

وَقَالَ لَهَا أَبُوهَا

پدرش به هند گفت:

أَخْبِرْنِي خَيْرَكَ

به من راستش را بگو.

فَإِنْ كَانَ صَادِقًا دَسَيْتُ إِلَيْهِ مِنْ يَقْتُلُهُ

اگر صادق باشی و دروغ نگفته باشی و بی گناه باشی، من او را با دسیسه‌ای می کشم.

وَيَنْقَطِعُ الْكَلَامُ عَنْكَ

به این واسطه زبان او را می برم و حرف و حدیث پشت تو را تمام می کنم.

وَإِنْ كَانَ كَاذِبًا

اگر تو گناهکار باشی و دروغ گفته باشی، باز هم برای تو راه حل دارم.

حَاكِمَتَهُ إِلَى بَعْضِ كُتَّهَانَ يَمَنَ

تو را پیش کاهن یمن می برم.

فَقَالَ وَاللَّهِ أَنَّهُ لَكَاذِبُونَ

هند قسم می خورد که او دروغ گفته است. خلاصه اینکه آنها به یمن می روند. از این به بعد جزئیات جالبی درباره آنکه در یمن چه می شود، ندارد.

داستان های عربی در آن جالب نیست. خلاصه کاهن یمن می گوید که ایشان بی گناه است. پدرش می گوید:

فَنظُرَ الی فِی اَمْرِ هَذِهِ نَسْوَه

ای کاهن، این زنان و دخترانی که آورده ام را ببین و بگو ماجرایشان چیست. از قبل خیلی مستهجن کاهن را امتحان می کنند. بعد از او می خواهند که نظرش را درباره این زنان بگوید.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

وَكَانَ قَدْ خَرَجَ مَعَهَا نَسْوَه مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ

تعدادی از زنان بنی عبد مناف همراه او بودند.

فَجَعَلَ يَمْسَهُ عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ وَيَقُولُ قَوْمِي لَشَأْنِكَ

دست بر سر هر کدام از آنها می کشید و می گفت: برو.

حَتَّى مَسَهُ رَأْسَ هِنْدٍ

تا به سر هند دست کشید.

فَقَالَ قَوْمِي غَيْرَ رَسْحَاقٍ وَلَا زَانِيَه

بلند شو که تو هم بی گناهی و زانیه نیستی.

وَ سَتَلِدِينَ مَلِكًا يُقَالُ لَهُ مُعَاوِيَه

داستان عربی اینجا جالب است. تو بعداً فرزندی به نام معاویه را صاحب می شوی که ملک می شود.

وَ أَخَذَ الْفَاكَهَ بِيَدِهَا

فاکة که شوهرش بود و با او به این دادگاه آمده بوده است، دست هند را می گیرد.

فَنَتَرَكَه

خیلی با شدت دست او را پرتاب می کند.

وَ قَالَتْ وَاللَّهِ لِأَحْرَسَنَّ عَلَى أَنْ يَكُونَ مِنْ غَيْرِكَ

به خدا من این تحفه ام که معاویه باشد را می خواهم از شوهر دیگری داشته باشم. نمی خواهم با تو ادامه زندگی بدهم.

وَ تَزَوَّجَهَا أَبُو سُفْيَانَ بَعْدَهُ فَوَلَدَتْ لَهُ مُعَاوِيَه

او با ابوسفیان ازدواج کرد و معاویه را به عنوان مولود نامبارک به دنیا آورد.

استاد تا اینجا نظری دارید؟ داستان خیلی درباره جاهلیت گویا است.

کاملاً مشخص می‌شود که هند بسیار مریض بوده است. خیلی فاسد بوده است و کشش و جذب فساد وحشتناکی داشته است. یعنی از اطراف هر کسی عبور می‌کرده، بی‌تردید او را آلوده می‌کرده است. وضعش این‌طور بوده است. شیطنت او از نوع شیطنت فسادهای وحشتناک است. این بدترین نوع فساد است که بشر می‌تواند در خودش تجربه کند. به ویژه وقتی در زن ظهور پیدا می‌کند، شکل فسادانگیز آن وحشتناک می‌شود. شما فکر کنید در مجتمعی، خاندانی مثل خاندان هند و ابوسفیان زندگی می‌کنند. در کنار آنها، خاندان ابوطالب علیه‌السلام هم هستند. این طرف شهره به پاکی و آن طرف شهره به آلودگی است. در فرهنگ عمومی آنها و کارهای آنها خنده‌دار بوده است که بحث طهارت مطرح شود. کسی مثل مسافر براساس این آیه شریفه که خداوند زنده را از مرده به حیات می‌آورد، زنده می‌شود. نسبت دادن اینکه عاشق هند است، بسیار طبیعی بوده است. البته من حدس دیگری هم می‌زنم که بقیه شعرهای ابوطالب علیه‌السلام را بخوانید، حدس دیگرم را می‌گویم. فعلاً به نظرم این قطعی است که اینها خیلی مکه را آلوده کرده‌اند. حتی به نظر می‌رسد که جبهه‌بندی‌های مکه برای فرزندان عبدالمطلب علیه‌السلام مثل ابولهب و عباس و سایرین، در این فضا و بستر شکل می‌گیرد. بعضی از فرزندان عبدالمطلب علیه‌السلام، برائت خود را نسبت به این خاندان کامل نکردند. نه اینکه بگویم رابطه داشتند، بلکه برائت خود را کامل نکردند. بعضی از آنها به دلیل مسائل اقتصادی برائت خود را کامل نکردند مثل ابولهب و برخی از جهات اخلاقی برائت خود را کامل نکردند مثل عباس. اما ابوطالب علیه‌السلام کاملاً برائت خود را کامل کرده است. آن‌قدر برائت او محکم بود که هرکس می‌خواست برائت کند، در تیم ابوطالب علیه‌السلام می‌آمده است. چنین جبهه‌ای ایجاد کرده بوده است.

مرثیه جناب ابوطالب علیه‌السلام در فراق مسافر بن ابی عمرو

ملجأ پناهندگان از این آلودگی‌ها بوده است.

بله.

چقدر نقش ایشان در بیرون کشیدن از منجلاب، اختصاصی و ویژه است. یک شعری دارد که خیلی حزین است. حدود هجده یا نوزده بیت است. جاهایی از آن، کلمه آخر را با حالی و با مکثی می‌گوید که آن را محزون تر می‌کند. خیلی عجیب است.

رِ وَ لَيْتُ يَقُولُهَا الْمَحْزُونُ لَيْتَ شَعْرِي مُسَافِرٌ بِنِ أَبِي عَمِّ

می‌گوید: لَيْتِنِي أَشَعْرُ وَأَعْلَمُ، ای کاش می‌توانستم این کلام محزون را به مسافر ابن ابی عمر برسانم و با او صحبت کنم.

اگر مصرع اول را نگاه کنید،

رِ وَ لَيْتُ يَقُولُهَا الْمَحْزُونُ لَيْتَ شَعْرِي مُسَافِرٌ بِنِ أَبِي عَمِّ

ای کاش دست من به مسافر ابن ابوعمر می‌رسید و با آن حال محزون به او می‌گفتم.

در حقیقت سبک شعر جدیدی تولید می‌کند که در آن، مثل کسی است که بغض کرده است و نمی‌تواند حرفش را کامل بگوید. بغض در گلوش

گیر می‌کند و نمی‌تواند ادامه بدهد و ادامه‌اش را بعداً می‌گوید.

ادامه آن را در مصرع بعد می‌گوید. در حقیقت موسیقی شعر دارد.

كَيْفَ كَانَتْ مَرَارَةُ الْمَوْتِ إِذِ مِتَّ تَ وَ مَا ذَا بَعْدَ الْمَمَاتِ يَكُونُ

می‌گوید: تلخی مرگ چگونه بود آن زمانی که تو مردی. بعد از آن مگر مرگی به این تلخی داریم. اینجا که می‌گوید إِذِ مِتَّ وَ مَا ذَا بَعْدَ الْمَمَاتِ

ی‌کون، آن بغضی است که فرمودید. آن کآبه‌ای است که در گلو می‌آید و اینجا خودش را نشان می‌دهد. خیلی درباره مظلومیت او صحبت می‌کند.

بنده خدا را سر به نیست کردند. از اینجایی که می‌گوید: مَرَارَةُ الْمَوْتِ إِذِ مِتَّ وَ مَا ذَا بَعْدَ الْمَمَاتِ ی‌کون؛ مرارت موت یا براساس بیماری بدی است

که فرد به آن مبتلا شده است یا در اثر زهری است که داده‌اند. این خاندان ابوسفیان، همه کاری بلد بودند. از رفتن سراغ کهانت و تجربه مرموز

کشتن تا هر چیزی که شما فکر کنید. اینها منشأ قتل تمام خاندان هاشم در زمان خودشان و بعد از خودشان تا زمان امام جواد علیه‌السلام و امام حسن

عسکری علیه‌السلام هستند.

دقیقه ۶۰ تا ۷۰

یعنی اینها سم دادن و کشتن مرموز را باب کردند. اینها ازدواج‌هایی که منجر به قتل می‌شد را باب کردند. شما درست به نقطه‌ای از تاریخ دست

گذاشته‌اید که اینها منبع تمامی فساد و قتل هستند. گاهاً کلام‌های فصیحی دارند و رقاصان حرفه‌ای می‌باشند. شیطان از هر سو در اینان حلول کرده

است. در صوت، چهره، ترکیب‌بندی بدنی، هوش موسیقایی، هوش استفاده نابهنجار از ابزار، آلات قمار، اینکه آقا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام توسط

اینها کشته می‌شوند فقط داستان یزید نبوده است، بلکه یک جریان است یک امت فاسد هستند. در زمان خودش خیلی هیئات بوده است و کسی

نمی‌توانست اینها را کنترل کند. کافی بود که با یک نفر لج می‌کردند. تحلیل اینکه ابوطالب علیه‌السلام با این اشعارش جان سالم به در می‌برد، ولی

عبدالله علیه‌السلام نمی‌تواند جان سالم به در ببرد سخت است باید از این زاویه نگاه کرد که ابوطالب علیه‌السلام چه توانایی‌هایی داشته است. فکر می‌کنم

همین شعر ماجرا را باز می‌کند.

و خلیلی فی مَرَمَسٍ مَدْفُونُ رَجَعُ الْوَفْدُ قَافِلِينَ إِلَيْنَا

همه قافله به سوی ما آمدند، اما خلیل من در قبر مدفون ماند و نیامد.

كَيْفَ؟! وَ هَلْ أَقْدَمْتُ عَلَيْكَ الْمُنُونُ!

أَيُّ شَيْءٍ دَهَاكَ أَوْ غَالِ مَرَأً

چه چیزی به تو اصابت کرد و تو را کشت؟

أَوْ غَالٍ مَرَّآكُ

و این کشتن از طریق فریب دادن است.

غاله به معنای آهلکه و آنچه من حیث لا یدری است. چه چیزی تو را کشت و تو را غافلگیر کرد؟

مَرَّآكُ، و تو دیدی

و هل أقدمتُ عليك المنون، آیا تو به مرگ طبیعی مردی؟

کاملاً مشخص است. ای شیءِ دهاک یعنی با زجر بسیاری او را کشتند. ای غال یعنی بدترین ترفندی که بتوان فردی را به قتل برسانند. غیلَ به معنی

نهایت قساوت در از پا انداختن یک انسان است.

حضرت زهرا سلام الله علیها می فرماید: غیله مختالین.

فَتَعَزَيْتُ بِالْجَلَادَةِ وَالصَّبِّ رِ وِ اِنِّي بِصَاحِبِي لَصَنِينُ

من عزادار شدم بالجلادۀ یعنی خیلی زیاد.

و اِنِّي بِصَاحِبِي، من نسبت به دوستم، لَصَنِينُ یعنی مفت از او نمی گذرم. به این سادگی از دوستم نمی گذرم.

كُلُّ مَنْ كَانَ بِالْأَبَاطِحِ وَالْجَدِّ سِ عَلَيْهِ مِنْ سَيِّبِهِ تَوْسِينُ

هر کسی در منطقه اباطح، سرزمین ابطح، بالای دره باشد، الْجَلْسُ همم اس یکی از کوهها است.

مِنْ سَيِّبِهِ تَوْسِينُ، ظاهراً این طوری بوده است که من در تمام درهها و پرتگاهها متوجه تو هستم. حاکی از این است که او را از بلندی پرت کرده اند.

فکر می کنم که هند برای او نقشه می کشد که او را آلوده کند. او متوجه می شود و فرار می کند. هند فردی بود که به سادگی منصرف نمی شد. بلکه

افراد را اجیر می کرد که او را پیدا کنند و به قتل برسانند. روشن است که مسافر برای خود یوسفی بوده است.

پیدا است ابوسفیان هنوز ازدواج نکرده بود. وعده قتل مسافر کابین هند بوده است.

احتمالاً این طور بوده است.

و هند وعده ازدواج داده است به شرطی که مسافر را بکشد.

أَصْبَحُوا بَعْدَهُ كَدَابِغَةٍ تَمَّ سِنًا (جِلْدًا) مُعِينٌ وَعَطِينٌ

دابغه به معنی دباغی است و تَمَّنًا به معنی پوست است. می گوید: صبح کردی در حالی که دباغ تو را پوستی کرد به شکل تراشیده و خشک.

دقیقه ۷۰ تا ۸۰

خیر، وقتی به دنبال کسی می‌فرستادند که او را به قتل برسانند، با خود نشانه‌ای می‌آوردند. ناجوانمردانه او را دباغی کردند. پوست او را کردند و به عنوان نشانه آوردند. کاری که با جناب حمزه علیه‌السلام انجام شد و جگر شریف ایشان را درآوردند، این عمل سابقه داشته است. قطع و بریدن سر امام حسین علیه‌السلام و یاران ایشان در امتداد همان عمل آنها است. این امتداد همان فرهنگ است.

شما اکنون دست روی محل مرکز وراثت این فرهنگ گذاشته‌اید. حتی به صورت خاص بوده است که مثلاً اگر یک نفر را می‌کشتند فرد باید سر مرده را بیاورد، یا جگرش را بیاورد.

أنا حاميكَ مثل آبائي الزُهْرُ
سرِ لآبوكِ التي لا تَهُونُ

من حامی تو هستم هم‌چون پدران باکرامتم، پدران شکفته‌ام، نسبت به آباء تو حالت لا تَهُونُ نبودم. کسی را خار نمی‌کردند.

میت صدقِ علی تَبَالَةٌ أَمْسِي
تَ و من دون مُلتَقاكِ الحَجُونُ

اگر اینجا می‌مردی من تو را در خاک قبرستان حجون دفن می‌کردم. تَبَالَةٌ به معنی عرضٌ من أعراض مكة است. هر جای سرزمین بودی تو را می‌آوردم و تو را در مُلتَقاكِ الحَجُونُ به خاک می‌سپردم.

مردن او به صورتی بوده است که میت صدق، نمی‌توانستند او را تشخیص بدهند.

بُورِكُ المیتُ الغریبُ كما بو
رِكِ نَضْحُ الرِّمَانِ و الزَّيْتُونُ

این نَضْحُ افشره نخل و زیتون است. بُورِكُ المیتُ الغریبُ، مبارک باد آن میت غریبی که هم‌چون انار، خراشیده شد و افشره آن را گرفتند.

جناب ابوطالب علیه‌السلام صحنه قتل را با زبان تشبیه بیان می‌کند. اول المیتُ الغریبُ، دوم نَضْحُ الرِّمَانِ و الزَّيْتُونُ، من نمی‌توانم بیشتر از این (صحنه دلخراش قتل را) بگویم.

رِزُّ مِيتِ علی هُبَالَةٌ فدحا
لَتَ فِیافٍ من دونه و حُزُونُ

میتی در هُبَالَةٌ قرار گرفت.

فِیافٍ من دونه و حُزُونُ، گویی قطعه قطعه شده بود.

مُدْرَةٌ یَدْفَعُ الخِصومَ بِأیدِ
و بوجهِ یزینهُ العَرینُ

این قسمت شعر به زیبایی می‌گوید؛ مُدْرَةٌ به معنای سفتی است. می‌گوید: یَدْفَعُ الخِصومَ بِأیدِ، با دست خصوم را دور می‌کند و بوجهِ یزینهُ العَرینُ،

آن صورتی که بینی آن بسیار زیبا بود. یعنی بلند بالایی که با دست خود دشمن را دور می‌کرد. و بینی او در صورتش بسیار زیبا بود.

به نظرم واضح است. او را مثله کردند.

لیت شعری هل أصبحن من الحز
ن لقلبی فما لقیبت بحینی

با تمام حزن، قلب من می گوید، ای کاش صبحی شود که بچینی، همین آن می توانستم تو را پیدا کنم و ببینم.

میت ذرو علی هباله قد حالت صحار من دونه و متون

اینجا می گوید، میتی که در صحرا پراکنده شده است. در حقیقت او را پراکنده کرده اند.

غیر ائی إذا ذکرت لقلبی فاض دمعی و فاض منی السؤون

غیر از اینکه قلبم ذکر تو را می گوید و یاد تو می کند، اشک من هم گویای تو است و سیل آن یاد تو می کند.

کنت بی مَرَّةً وَ فَوْقَكَ لَا فَوْ ق فقد صرَّت لیس دونک دُونُ

تو خیلی بالا بودی، بالاتر از تو نبود. تو، بلند بالا شدی و بالا رفتی، کسی به بلندی تو نمی رسد.

کان منک الیقین لیس بشافِ کيف اذ رَجَمْتَكَ عندی الظُّنُونُ

من باور نمی کنم، یقینش برای من سخت است که از پیش من رفته باشی و رفیق من و عزیز من را رَجَمْتَكَ، سنگباران کرده اند.

عندی الظُّنُونُ یعنی نزد من باشی و از پیش من دور شده باشی، یا به طرز وحشتناکی تو را سنگباران کرده باشند.

کنت مولیً و صاحباً صادق الخبِ رة حَقّاً و خُلَّةً لا تَخُونُ

تو دوستی بودی و صاحبی بودی که صادق الخبره بود. یعنی خیلی تجربه داشتی. تجربه های صادق حق و صمیمیتی که در آن خیانت نبود.

فعلیک السلام منی کثیراً اَنْفَدَتْ ماءها علیک السُّوونُ

سلام بر تو از طرف من بسیار کثیر و فراوان، سلام بسیار من بر تو.

اَنْفَدَتْ، آن رگی از من که اشک از آنجا روان می شود، چون قائل به این بودند که رگی وجود دارد که اشک از آنجا می آید، سیل آن به خاطر تو

روان است و من برای تو داغدار هستم و اشک می ریزم.

دقیقه ۸۰ تا ۹۰

این شعر تمام شد. یک ماجرای دیگری هم در همین راستا هست. این ماجرا در خود دیوان نبود. در کتاب دیگری پیدا کردم به نام اوائل. اولین

افرادی که کارهایی را انجام دادند و در تاریخ اینها گفته شده است.

أول قسامة کانت؛ ماجرای اول شبیه این ماجرا است، ولی خیلی ساده تر، به این دلخراشی نبوده است.

این را که دیدم گفتم چه بسا این روضه را که حضرت ابوطالب علیه السلام برای دوستان مسافرن ابی عمرو خواندند، پدر جد مصیبت های حضرت

زینب سلام الله علیها و به ویژه حضرت ام کلثوم سلام الله علیها است.

اشعاری که داشتند و چقدر دلخراش و از باب تأثیر بر انگیزی جالب بود و البته کشف حقیقت. نگاهی این گونه هم باید داشت. کاری که جناب ابوطالب علیه السلام کردند در مورد احکام، این بود که قسم را وارد دادگاه کردند و این هم ماجرای داشته است. قتلی اتفاق افتاد و این ماجرا داشت فیصله پیدا می کرد که وجود حضرت ابوطالب علیه السلام نقش مؤثری در این مسئله داشت.

ما أخبرنا به أحمد قال: أخبرنا الهذلي قال: أخبرنا أبو عبد الله الجهني قال:

اینها هم مورخین و محدثین هستند.

كان من حديث عمرو بن علقمة و خداهش بن عبد الله

مقتول ما عمرو بن علقمة است، یک مرد جوان و قاتل خداهش بن عبد الله، یک پیرمرد است.

ان خدasha خرج الى الشام

خداهش کاروانی را به سمت شام برد.

في ركب قریش و استأجر، عمرو بن علقمة بن المطلب بن عبد مناف،

و کسی را استخدام کرد و او عمرو بن علقمه بن مطلب بن عبد مناف بود.

فلما كان ببعض الطريق نزلوا منزلا،

در مسیر به منزلی رسیدند.

و انطلق خداهش بظهره یرعاه، و ترك عند عمرو ناقة مهزولة،

خداهش که صاحب کاروان بود، پشت سر می آمد و مراقب بود. عمرو هم یک ناقه ی لاغر داشت.

و أمره أن يعلفها،

به او گفته بود، برو به این ناقه علف بده.

و فی عنقها حبل،

به گردن این شتر طنابی بود.

فمر قوم علی عمرو فاستعانوه و قد شردت إبلهم،

عمرو رفت و به آنها کمک کرد.

فطرح لهم الحبل الذي فی عنق الناقة،

طنابی که دستش بود به آنها داد و طناب آنها را گرفت.

فلما جاء خداهش قال: أئين الحبل؟

خداهش که آمد گفت، طناب کجاست؟

فأخبره أنه أعاره رجلا،

گفت من طناب را به مردی عاریه دادم.

فقال: ما حملك على ما صنعت؟

گفت، چه کسی به تو اجازه داد، چنین کاری انجام بدهی؟

وقد نزلنا أرضا لا نجد فيها مستعانا،

ما وارد زمینی شدیم که، کسی به ما کمک نمی کند.

فضربه بعضا فشحجه، فضمن من ضربته،

با عصایش او را زد و این بچه روی زمین افتاد.

وجعل يجد وجعا كأنه ينزل الی صدره.

درد خیلی زیادی کشید طوری که احساس کرد جمجمه اش شکسته است و آخرهای عمرش است.

فكتب عمرو كتابا الی ابي طالب و ابي سفیان بن حرب و بنی عبد مناف، أنه كان من أمری كذا و كذا،

عمرو به ابوطالب^{علیه السلام} و ابی سفیان بن عبد مناف نامه نوشت و توضیح داد که ماجرای من این طور شده است.

فان رجع الیکم و لست معه فقد قتلنی،

اگر صاحب کاروان آمد و من همراه آنها نبودم بدانید من را کشته است.

فاطلبوا بدمی،

خون من را مطالبه کنید.

ثم استعرض قوما فدفعه الیهم فبلغوا بنی عبد مناف،

این نامه را به عده ای داد تا به عبد مناف برسانند.

فلما قدم خداهش و لیس معه عمرو سألوه عنه،

خداهش وارد مکه شد، گفتند عمرو کو؟

فقال: مات

گفت: مرد.

فقالوا: كذبت بل قتلته،

تو دروغ می گویی تو او را کشتی!

فطلبوا العقل،

دیه خواستند.

فأبى عليهم،

با قلدری دیه را نداد.

فقال: ما مكث إلا أياما حتى مات فتحاكموا الى الوليد بن المغيرة،

چند روزی از مرگ گذشت و بلا تکلیف ماند و آمدند به عنوان حکمیت نزد ولید بن مغیره.

وهو يومئذ حكم قریش،

آن روز او حکم قریش بود.

فقضى على خداهش و رهطه بالقسامة،

و او بر خداهش قضاوت کرد و از آنها خواست که قسم بخورند.

نویسنده این قسمت را رد می کند، می گوید که ولید بن مغیره نبوده است، ابوطالب علیه السلام بوده است.

أن يحلف خمسون رجلا ما قتلنا صاحبكم،

قرار شد پنجاه مرد از آنها قسم بخورند که ما او را نکشته ایم.

فحلفوا كلهم إلا حويطب بن عبد العزی،

همه قسم خوردند به جز ابن عبدالعزی، یک نفر از این پنجاه نفر حاضر نشد قسم بخورد.

افتدت أمه يمينه بأربعين أوقية ورقا، و الأوقية أربعون درهما،

حکم بر این شد که مقدار زیادی ورق طلا و درهم دادند

و كان أكثر قریش ريبا بمكة فهلك الذين حلفوا جميعا،

و کسانی که قسم دروغ خورده بودند هلاک شدند.

و ورثهم حويطب

و فردی که حاضر نشد قسم دروغ بخورد وارث آنها شد.

فذلک قول اُبی طالب:

در این معرکه نقش ابوطالب علیه السلام خیلی مهم است.

چون شعر ابوطالب علیه السلام که سه بیت هم بیشتر نیست در معرکه می آید.

أ فی فضل حبل لا أباک ضربته	بمنسأة قد جاء حبل و أحبل
هلمّ إلی حکم ابن صخره أنه	سیحکم فیما بیننا ثمّ یعدل
کما کان یقضی فی أمور تنوبنا	فیعمل للأمر الحسیم فیفصل

دقیقه ۹۰ تا ۱۰۰

آیا ای بی پدر به خاطر یک تکه طناب او را با ضربه نواختی با آن عصای بزرگ! طناب پیش آوردی، ولی گیر افتادی و در تله افتادی. حال باید نزد ابن صخره بروی. او بین ما به عدل حکم می کند، همان طور که قبلاً در امور خود به او مراجعه می کردیم و حکم می کرد. او فصل الخطاب می کرد و کار را جمع می کرد.

سپس شعرهای دیگری می آید. عباس هم شعر می گوید. اینجا چند نکته وجود دارد. نویسنده اینجا می گوید:

و غلط عمر بن شبه من هذا الخبر فی ثلاثة مواضع

عمر بن شبه که این خبر را آورده است سه غلط در کار خود دارد

المقتول علقمة بن المطلب و هو عمرو بن علقمة

اسم علقمه بن مطلب بوده که به اشتباه عمرو بن علقمه گفته شده است.

و انما زل لما سمع قول العباس

نویسنده از شعرهایی که دیگران گفته اند استفاده می کند و می گوید که نام او علقمه بوده است.

و انما اراد عمرو بن علقمة فلم یستول له البیت فذكر علقمة اضطرارا و قال علقمة ابن أخت اُبی طالب

او گفته است که علقمه فرزند خواهر ابوطالب علیه السلام بوده است که این طور نیست.

طالب و لیست تعرف لابی طالب أخت

احتمالاً نویسنده اطلاع نداشته است. بالاخره ابوطالب علیه السلام خواهر داشته است. اما نویسنده می گوید که ما نمی شناسیم که ابوطالب علیه السلام خواهری

داشته باشد. ما قبلاً جلساتی در مورد خواهران جناب ابوطالب علیه السلام صحبت کردیم.

كانت عند المطلب بن عبد مناف ثم قال و قضي فيه الوليد

اینجا گفته است ولید قضاوت کرده است و این غلط است. منظور این است که اولین کسی که قسامه را حاکم و حکم این ماجرا قرار داد خود جناب ابوطالب علیه السلام بوده است. گویا به یک شکلی این را دستکاری کرده بودند. حتی آن قسمت که می گوید فلانی به ابوطالب علیه السلام و ابوسفیان و فلان نامه نوشت، به نظر می رسد نامه به ابوطالب علیه السلام نوشته شده است. اینجا هم قاضی ابوطالب علیه السلام است و بحث قسم را مطرح کرده است. این ماجرا هم اول جایی است که گفته اند قسم وارد دادگاه شد.

استاد شما نکته ای برای این ماجرا دارید؟

در مورد اینکه قاضی ابوطالب علیه السلام باشد تردید وجود دارد، به این خاطر که یک مقدار فضای آن دوره با این هم خوانی ندارد. یک فضای عرفی و یک فضای قبیله ای وجود دارد. اگر یک فرد معمولی کاری کند امکان دارد قبیله بیاید بر علیه او اقامه دعوی بکند و محکمه ای راه بیفتد. احتمالاً رئیس آن محکمه باید عام تر از ابوطالب علیه السلام باشد.

ولی یک محکم وجود دارد. مثل آن صد شتر که در ماجرای عبدالله علیه السلام محکم ما است، اینجا محکم ما این است که قسامه در قضاوت ابداع ابوطالب علیه السلام بوده است.

این احتمال دارد که از جهت مشورت بوده است. علت این است که اگر خود ابوطالب علیه السلام در سمت قضاوت باشد قدرت او خیلی زیاد نمی شود. قدرت او وقتی حالت مشورت باشد بیشتر است. این یک نکته بود. دوم اینکه با وضعیت آن موقع، اصلاً این اقتضاء وجود نداشته است که ابوطالب علیه السلام بخواهد رئیس قضاوت باشد و عدلیه ای داشته باشد. بنده چنین حدسی دارم. نکته اش این است که مردم طبق این دو شعری که شما خواندید به چند دسته تفکیک می شوند. یکی مردم عوامی که دنبال کار و کاسبی، برنامه ها و جریانات خود می باشند. از قضا اینها اگر بد اخلاقی بکنند به حساب آنها رسیدگی می شود و حتی اگر بشود آدمها را بخرند سعی می کنند این اتفاق نیفتد. مثلی هست که می گویند از سر سوزن رد می شود و از درب دروازه رد نمی شود، جامعه ای که حالت اعتدال خود را از دست بدهد یک جایی خیلی سختگیر می شود. خیلی سریع مجازات می کنند.

این توضیحات را دقیقاً برای چه می گویند؟

می خواهم بگویم وضعیت عمومی آن فضا ایجاب می کرده است که به این مورد رسیدگی شود و قابل شناسایی و جریمه ی سنگینی بشود. این مربوط به این بخش بود.

در چنین فضایی این که عده ای باشند که هرگونه حيله و کیدی را بتوانند استفاده کنند، خیلی خاص است. یعنی ما باید فضایی برای آن موقع ترسیم کنیم که آن کفر با یک نفاقی همراه شود. یعنی ابوسفیان یا هند با جریاناتی که دارند خیلی کارها انجام می دهند، ولی تحت پوشش این کارها را

می‌کنند، خیلی نمایان نیست. حالتی دارد که در زیر پوست یک شهر اتفاق می‌افتد. با این دید وقتی نگاه می‌کنیم شما می‌بینید که نفاق از مکه و در دوره‌ی جاهلیت امکان وقوع دارد و به خوبی شکل می‌گیرد و شما می‌توانید به راحتی نفاق مکی را در این داستان خوب ببینید و خاندان ابوسفیان به عنوان مصداق بارز این جریان هستند. به طور مثال آن بنده‌خدایی را که از دور خارج کردند هیچ کس نمی‌داند از دور خارج شده است. اتفاقاً طوری داستان سرایی می‌کند که گویا دچار بیماری شده‌است، شکمش آب آورده است و در جایی پناهنده شده است. در جامعه‌ای که قضاوت آن خیلی سخت است داستان سرایی‌های این شکلی خیلی شدت پیدا می‌کند. زیرا اگر اینها می‌خواستند آشاکارا بازی کنند قطعاً مجازات می‌شدند.

یعنی آن نقاب و آن نفاق به واسطه‌ی داستان سرایی اتفاق می‌افتد؟

بله، اینها پیوسته یک ساختار رسانه‌ای داشتند که این ساختار خیلی راحت می‌توانسته ... ، به نظر بنده آن طرف رسانه‌ی آنها هم شعر بوده است. احتمالاً شما در مورد مسافر شعری از طرف هند یا فرد دیگری بتوانید پیدا کنید. آنها ماجرا را جور دیگری نقل کرده باشند.

دقیقه ۱۰۰ تا ۱۱۰

به هر حال قصد بنده این است که یگویم فضای خشنی است که مقرون به یک عدالت است و این خیلی نفاق را نشان می‌دهد. می‌خواهم بگویم معاویه مظهر چنین ساختاری و امیرالمؤمنین علیه‌السلام مظهر چنین ساختاری بالا می‌آید؛ و خیلی جالب است که شما اتفاقات بعد از حضرت ابوطالب علیه‌السلام اتفاق می‌افتد اینها صحنه‌های پشتی که در حال وقوع است را آشکار می‌کند.

چقدر این مرد گوهر است، پشت صحنه‌ی کل این ماجراها است، منشأ اسرار است. امشب رمزگشایی شد که شاید در کل تاریخ نشده باشد. از شعر ابیطالب علیه‌السلام.

عجیب است که چرا این شعر ترجمه نشده است. عجیب است که آنها که عرب هستند شعر را نفهمیدند. شما شعر را که خواندید اصلاً پیچیدگی نداشت.

اخیراً دارم به این یقین می‌رسم که ما اصلاً چیز مفقود نداریم، همه چیزهایی که گم شدند جلوی چشم ما هستند. یعنی می‌شود چشم آدم‌ها چیزی که جلوی چشم است را نبینند؟ در طول تاریخ هم نبینند؟

حرف من این است که براساس دو قطعه‌ای که شما مطرح کردید هویت یک بخشی از جاهلیت معلوم شد، دقیقاً شما می‌توانید بگویید که فساد در آنجا وجود داشته است؟ بله، فساد وجود داشته است، آیا علنی بوده است؟ در بعضی از خانواده‌ها علنی بوده به نحوی که به این داستان شهره بوده‌اند، ولی یک عواملی وجود داشته که باید پیدا کنیم که نسبت به قتل، نسبت به دزدی، واکنش شدیدی بوده است. اما نسبت به این موضوعات سازش بوده است؛ می‌ساختند و حالا باید ببینیم چرا اینها می‌ساختند؟

من داشتم نگاه می کردم شبیه این ماجرای هند، در مورد دیگران هم بود. احساس کردم خیلی ها درگیر این ماجرا بودند، وقتی می بینید مردان زیادی پایشان لغزیده است و مسئله دارند. معلوم است که به مماشات نانوشته ای می رسند.

داستان این گونه می شود، که نفاق من بعض می شود. کفر در جایی سر می زند، یعنی چه؟ شما می توانید نسبت یک گناهی نفاق داشته باشید، اما نسبت به یک گناهی کفر داشته باشید. آنها نسبت به مسائل این گونه ای کفر داشتند، سازش داشتند. کسی نمی توانسته کاری کند، ولی نسبت به قتل... شما الان داستان را این گونه گفتید که یک نفری مورد بی مهری قرار می گیرد. این قدر فرصت می کند که نامه ای بدهد که خون بها طلب کند. آخر آن هم خون بها را گرفتند. یعنی این در حوزه قتل حالت آن پوشیده است، در حوزه مسائل غریضی فضای آن باز است. عیناً شبیه غرب الان است، عین غرب است و جالبی آن به این است که در مگه شما فکر کنید اینها توانستند تمدن غرب را شکل بدهند. خیلی هنر می خواهد.

اخیراً پادشاهان عربستان به عقبه خودشان دست پیدا می کنند و به اصالت خودشان برمی گردند. مثل اینکه وهابیت طرح آن موضوع ابوسفیانی کردن جامعه است. در غرب بلافاصله یک نفر را ببینند مشکوک می شوند حتی ممکن است رأی دادگاه هم نداشته باشد، حکم را جاری می کنند. این قدر که آدمها در مورد این مسائل هراس دارند. وقتی مسائل کذا و کذا می شود آزاد هستند.

این خیلی عجیب است که شما نقطه کانون توحید را بخواهید منشأ فساد در عالم بکنید.

حالا معلوم می شود حضرت امام رحمه الله علیه در پیام برائشان معلوم می کنند که حکومت آل سعود را به مراتب بدتر از صدام می دانند، دلیل آن این بود. تعبیر اسلام آمریکایی چقدر تعبیر خوبی است. منشأ اسلام آمریکایی خاندان ابوسفیان می شود؛ بسته بودن در یک جهت و باز بودن در یک جهت، نفاق کامل در یک جهت کفر کامل در یک جهت؛ یعنی در هم آمیختن کفر و نفاق به شکل خاص که برآیند آن بیشترین درصد انحراف را داشته باشد. ممکن است بعضی از عزیزان فکر کنند که این جلسه چقدر به سمت قتل و نفاق بود. شما راجع به جاهلیت صحبت می کنید، هیچ جای تاریخ جاهلیت را به این تمیزی در نیاورده است، قشنگ برای شما گفته است. یک سری ظرافت ها در شعر است که نگفتم، حتی در شعرهایی که ابوطالب علیه السلام گفته است علت قتل هم گفته شده است که چه چیزی است.

دقیقه ۱۱۰ تا آخر

شعرهای ایشان خیلی عجیب است. برای مسافر بن ابی عمرو هم فاتحه ای بخوانید. ببینیم به خواب چه کسی می آید.

کسی از او به نیکی یاد نکرده است، مگر اهل بیت علیهم السلام.

تدریس به چشم منظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد.)
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین ، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت ، لطفاً به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان